مجلس پنجم: امیرالمؤمنین علیه السّلام محور عدالت و میزان حق

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم‌

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

بارِئِ الخَلائقِ أجمَعین، باعِثِ الأنبیاءِ و المُرسَلین‌

و الصّلاةُ و السّلامُ علی أشرَفِ السُّفَراءِ المُکَرَّمین، خاتَمِ الأنبیاءِ و المُرسَلین‌

حَبیبِ إلهِ العالَمین، أبِی القاسمِ مُحمّد و علی آلهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرین‌

و لعنةُ اللَه علی أعدائهِم أجمَعین مِن الآنَ إلی قیامِ یومِ الدّین‌

 قال اللَه الحکیم فی کتابهِ الکریم:

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾.[[1]](#footnote-1)

«ما پیمبران و انبیاء را فرستادیم با حجّت و بیّنه و معجزه، و با آنها کتاب و میزان فرستادیم تا اینکه مردم در میان خود به عدالت رفتار کنند و قیام به قسط و داد بنمایند.»

 بیّناتی که خداوند علیّ أعلیٰ به پیغمبران داده، همان ادلّۀ نبوّت و معجزاتی است که از دست آنها سرمی‌زند، و دلالت بر ربط آنها با پروردگار و عالم ملکوت دارد.

 و با آنها کتاب و میزان فرستاده است. کتاب عبارت است از دستوراتی که به عنوان تشریع، برنامۀ زندگی عملِ مردم و امّت است؛ و میزان عبارت است از ترازو، یعنی آنچه را که با او حقّ و باطل، زشت و زیبا، خوب و بد، صلاح و فساد، و سعادت و شقاوت اندازه‌گیری می‌شود و از هم جدا می‌شود.

## وجوب جریان عدالت در رابطه با خدا، مردم و خود شخص

 این میزان، روح آن پیغمبر است که براساس قسط و عدل قرار دارد، و تمام امّت باید کارهای خود را با او اندازه‌گیری کنند و خود را به او نزدیک کنند، و از مواضع افراط و تفریط و تجاوزات خودداری کنند. اگر چنین کردند، قیام به قسط می‌کنند؛ یعنی وجود آنها براساس عدالت، تربیت می‌شود.[[2]](#footnote-2)

 عدالت یعنی راه حقّ را طی کردن و در صراط مستقیم بودن و از تجاوزات خودداری کردن؛ خواه راجع به رابطه‌ای که بین انسان و بین خالق انسان است، و خواه راجع به اموری که راجع به شخصِ خودِ انسان است، و خواه راجع به اموری که بین انسان و بین مردم دیگر است؛ در تمام این مراحل بایستی قسط و عدالت اجرا بشود.

 عدالت از نقطۀ نظر عقیده، توحید و اعتراف به یگانگی پروردگار در ذات و اسماء اوست؛ و عدالت از نقطۀ نظر شخص، تربیت کردن صفات و ملکات او براساس صراط مستقیم و میزانِ حق است؛ و عدالت از نقطۀ نظر رابطه‌ای که بین انسان و بین مردم است، عبارت است از مراعات حقوق آنها و عدم تجاوز بأیِّ نحوٍ کان.

 پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که خاتم الأنبیاء و المرسلین است، از نقطۀ نظر عدالت در مقامی قرار دارد که به‌هیچ‌وجهٍ من‌الوجوه در تمام شراشر وجود آن حضرت غیر از عدالت نیست.

 کفّار مکّه آمدند گفتند:

ای محمّد! دست از این ادّعای خود بردار، آنچه بخواهی ما برای تو حاضر می‌کنیم، از اموالِ خود، آنچه بخواهی به تو می‌دهیم، تو را رئیس و حاکم و

سلطان خود قرار می‌دهیم، و همه در زیر لوا و فرمان تو درمی‌آییم، از بهترین زنان زیبای جهان برای تو می‌آوریم، از این املاک و باغستان‌های سرسبز طائف آنچه بخواهی برای تو تهیّه می‌کنیم؛ فقط تو دست از این ادّعا بردار که: خدا یکی است و همه باید در زیر فرمان او باشند، و سر از فرمان افرادی مانند خود باید بپیچند، و همه در تحت اطاعت و عبودیّت خدا دربیایند! از این یک حرفت دست بردار، ما را در کارهای خود آزاد بگذار، ما همه خادم تو هستیم و بندۀ تو؛ در آن صورت در اجرای منویّات تو همه کوشا هستیم.

 پیغمبر فرمود:

قسم به خدا اگر خورشید را در کف دست راست من بگذارید و ماه را در کف دست چپ من، «قولوا لا إلٰه إلّا اللَه تُفلِحوا»[[3]](#footnote-3) هیچ چاره‌ای نیست باید بگویید: «لا إلٰه إلّا اللَه»، و باید اعتراف به ربوبیّت او کنید و باید به اوامر پروردگار رفتار کنید![[4]](#footnote-4)

﴿إِنَّ ٱللَهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾.[[5]](#footnote-5)

 همۀ شما باید قیام به عدل کنید، از تجاوز به حقوقِ غیر، خودداری کنید، از ریاست‌های باطله و فرعونیّت‌ها دست بردارید، و همه باید سر به عبودیّت پروردگار بنهید؛ غیر از این هیچ چاره‌ای نیست! ماه و خورشید به درد من چه می‌خورد؟! زن زیبا و باغ و طلا و مُلک به درد من چه می‌خورد؟! ریاست و حکومت برای من چه فایده‌ای دارد؟! من بندۀ خدا و فرستادۀ او هستم و مأمورم شما را به این صراط مستقیم دعوت کنم.

## امیرالمؤمنین علیه السّلام میزان عدالت‌

 امیرالمؤمنین علیه السّلام وصیّ این پیغمبر است؛ در تمام شراشر وجود آن حضرت، یک جنبۀ انحراف و تعدّی نیست. روحش، سرّش، عقائدش، ملکاتش، غرائزش همه در صراط مستقیم و اعتدال آمده است، طرز تفکر و افعالش همه در صراط حق است؛ ﴿لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾:[[6]](#footnote-6) «برای اینکه مردم را به عدالت و قسط دعوت کند.»

 آن میزانی که با امیرالمؤمنین است همان خاصّۀ نفسی و روحی او است که مانند شاهین ترازو، هر صلاحی را از فساد، و هر خوبی را از زشت، و هر مستقیمی را از کج، و هر راه سعادتی را از راه شقاوت تشخیص می‌دهد؛ و این میزانْ برای مردم است تا روز قیامت.

 نه اینکه امیرالمؤمنین خود را تَصَنُّعاً به عدالت بزند و بخواهد عدالت را در میان مردم اجرا کند؛ کار، کار تصنّعی نیست. حقیقتِ عدالت و قیام به قسط با روح امیرالمؤمنین از همان اوّل، و به‌واسطۀ تعلیم و تربیت در مرتبۀ ثانی، سرشته و خمیر شده است. حضرت میزان عدالت است و غیر از عدالت نمی‌تواند رفتار کند؛ هنگامی که ناعدالتی باشد ناراحت است، سرش درد می‌گیرد، تب می‌کند، خطبه می‌خواند و فریاد می‌زند.

 در یک‌وقت لشکریان معاویه در شهر انبار آمدند و یک خلخال از پای یک زن یهودیه که در ذمّۀ اسلام بود ربودند. حضرت این مطلب را که شنید عرق کرد، تب کرد، عبایش هنگام راه رفتن به زمین می‌کشید؛ یک خطبه مفصّلی می‌خواند که:

وای بر شما! شما مسلمانید و غیرت دارید، آن‌وقت متعدّیان از پای یک زن یهودی که در ذمّه اسلام است خلخال بیرون بیاورند و بر غیرت و عصبیّت

شما برنخورد؟! قسم به خدا اگر انسان بر این دردها بمیرد بهتر است![[7]](#footnote-7)

 بزرگان دربارۀ عدالت امیرالمؤمنین بحث‌ها دارند، متفکّران جهان بحث‌ها دارند. عدالت آن حضرت همه را متحیّر کرده است که تا چه اندازه آن حضرت بر این اساس استقامت دارد.

## نظر علمای متعصب مصری نسبت به علّت علاقه شیعیان به ائمۀ خود

 بعضی از افرادی که نظر خوبی به شیعه و امامان آنها ندارند، مانند محمّد فرید وَجدی صاحب کتاب دائرة المعارف، و مانند احمد امین مصری صاحب کتاب فَجرُ الإسلام و ضُحَی الإسلام و ظُهر الإسلام، و مانند ابن‌عبد ربِّه صاحب کتاب عِقدُ الفرید، اینها مردمان متعصّب و کج‌سلیقه‌ای هستند، اینها می‌گویند که:

 «علّت اینکه شیعه به ائمّۀ خود علاقه دارد برای این است که ائمّۀ آنها همیشه مهجور و مظلوم بوده‌اند، و طبعاً کسی که مظلوم باشد مردم به او توجّه دارند. ائمّۀ آنها همیشه یا کشته شده‌اند یا مورد زجر و شکنجه و آزار، یا در حبس‌های طولانی به سر می‌برده‌اند؛ لذا طبعاً روحیۀ مردم به اینها گروِش پیدا می‌کند. به‌خلاف خلفای بنی‌امیّه و بالأخصّ بنی‌العبّاس، که دوران حکومت و قدرت و عظمت آنها طول کشید و از تمام امکانات خود استفاده می‌کردند و تمام قدرت‌ها به دست آنها بود؛ و وقتی قدرت به دست انسان باشد، لازمه‌اش تعدّی و تجاوز است، لازمه‌اش قدرت انحراف است.

 کدام‌کس قدرتِ کافی به دست نمی‌آورد و مال فراوان در تحت اختیار ندارد الاّ اینکه به کارهای قبیح و زشت دست می‌زند؟! و بنی‌العبّاس هم از همین قبیل بودند؛ قدرت داشتند، مال داشتند، مُکنت داشتند، سلطنت نیمی از دنیا مال آنها بود؛ لذا شب‌ها تا به صبح مجالس رقص و غِنا و شُرب برقرار می‌کردند، چون دارای قدرت بودند. امّا ائمّۀ شیعه این‌طور نبودند، قدرت به دست آنها نبود؛ و لذا مردم از بنی‌العبّاس رمیده شدند و به علویّین گرویدند و ائمّۀ آنها را ستایش کردند. ولی معلوم نیست که اگر قدرت به دست ائمّۀ شیعه می‌رسید، آیا آنها باز این محبوبیّت را در بین مردم داشتند یا نداشتند؟» این عنوان بحث اینها![[8]](#footnote-8)

## پاسخ به اتهامات احمد امین و دیگران، علیه شیعه

 این حرف، بسیار حرف غلطی است، و ناشی از عِناد و سماجت و نابینایی و کوری علمی است؛ تاریخ ائمّۀ شیعه از همه چیز روشن‌تر است. برای آنها هرگونه قدرتی متصوّر بود، ولی آنها نمی‌خواهند از قدرتِ ظالمانه و جائرانه استفاده کنند؛ آنها قدرت عادله می‌خواهند.

 بعد از اینکه مردم از بنی‌امیّه متنفّر شدند و آنها را کشتند و مروانِ حمار را کشتند و تمام خاندان بنی‌امیّه را در میان عالم منقرض کردند، خواستند با حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بیعت به خلافت کنند. حضرت حاضر به خلافت نشد؛ روی جهاتی که من سابقاً برای بعضی از رفقا بحث مفصّلش را کردم که چرا حضرت صادق حاضر برای خلافت نشد.[[9]](#footnote-9) آمده‌اند که بیعت کنند و می‌گویند: بیا سلطان ما باش! حضرت راضی نمی‌شود![[10]](#footnote-10) پس کجا امکانات برای آن حضرت نیست؟!

 حضرت امام رضا علیه السّلام را که مأمون با جبر و قهر از مدینه طلبید برای اینکه آن حضرت را خلیفةالمسلمین قرار بدهد و خودش با آن حضرت بیعت به خلافت کند، چرا امام رضا علیه السّلام حاضر نشدند، با اینکه تمام قدرت‌ها با آن حضرت است؟ و بعد از تنازل به ولایتِ عهد، حضرت ولی‌عهد خلیفه تمام مسلمین روی عالم بودند، و این ولایتِ‌عهد مدّت یک سال و خرده‌ای طول کشید تا آن حضرت را شهید کردند؛[[11]](#footnote-11)و[[12]](#footnote-12) حضرت امام رضا از این قدرت خود چه سوء استفاده‌ای کرد؟ از این مال‌های فراوان و از این قدرت فراوان چه سوء استفاده‌ای کرد؟! جز قیام به عدل و قسط در میان مردم؟!

## پاسخی دیگر به احمد امین و همفکرانش

 امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از رحلت پیغمبر بیست و پنج سال تصدّی در کارهای خلافت نکرد. شخصی که بیست و پنج سال محرومیّت کشیده است، حالا مردم با او بیعت می‌کنند و دوست و دشمن برای خلافت او حاضرند، و او را به ریاست برگزیده‌اند،[[13]](#footnote-13) او باید تمام عقده‌هایی که در بیست و پنج سال در دلش متراکم شده و محرومیّت‌هایی را که در این دوران طولانی به‌دست آورده است، حالا جبران کند؛[[14]](#footnote-14) حالا باید دست دراز کند به اموال مردم، دست دراز کند به قطعات املاک مردم، دست دراز کند به حکومت‌های مختلف. مدّت پنج سال حکومت کرد و لباسش دو لباس کهنه بود؛[[15]](#footnote-15) و محلّ خلافتش در دارالإماره نبود، در خانۀ شخصی خود بود که فرش نداشت و فِراش نداشت.[[16]](#footnote-16) از اکناف و اطراف عالم برای آن حضرت از بیت‌المالِ مسلمین می‌آوردند، آن حضرت بالسّویه بین همۀ مسلمین قسمت می‌کرد؛ خودش هم یک مسلمان، آن مقداری که هر مسلمان می‌گرفت حضرت هم به همان مقدار برمی‌داشت.[[17]](#footnote-17) بنابراین ائمّۀ مسلمین در دوران فوران قدرت خود، از نقطۀ نظر عدالت، حالشان همان حالی بود که در دوران محرومیّت بوده است. آنها حکومت را برای حکومت نمی‌خواستند، حکومت را برای اجرای عدل در بین مردم، سرکوبی ظالم، و رسانیدن حق به مظلوم، و دعوت تمام مردم به‌سوی خدا [می‌خواستند]، حکومت را مقدّمۀ این قرار می‌دادند.[[18]](#footnote-18)

## پاسخی دیگر به این افترا

## داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السّلام ‌

 در همۀ تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السّلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه می‌فرماید:[[19]](#footnote-19)

و اللَه لَأن أبیتَ علَی حَسَک السَّعدانِ مُسَهَّدًا و اُجَرَّ فی الأغلالِ مُصَفَّدًا أحَبُّ إلَیَّ مِن أن ألقَی اللَه و رَسولَهُ ظالِمًا لِبَعضِ العِبادِ و غاصبًا لِشی‌ءٍ مِن الحُطامِ! و کیفَ أظلِمُ نفسًا لِنَفسٍ یُسرِعُ إلَی البِلَی قُفولُها و یَطولُ فی الثَّرَی حُلولُها؟!

(می‌فرماید): «قسم به خدا که اگر من شب را به صبح بیاورم روی خارهای نوک‌تیز، بدنم شب تا به صبح روی خارهای سَعدان باشد (آن خارهای نوک تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله دربیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم درحالتی‌که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم، یا بعضی از أمتِعۀ دنیا را غصب کرده و به جور برده باشم. من چگونه ظلم کنم به کسی، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پارگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!»

وَ اللَه لَقَد رَأیتُ عَقیلًا وَ قَد أملَقَ، حَتَّی استَماحَنی مِن بُرِّکُم صاعًا وَ رَأیتُ صِبیانَهُ شُعثَ الشُّعورِ غُبرَ الألوانِ مِن فَقرِهِم کَأنَّما سُوِّدَت وُجوهُهُم بِالعِظلِم.‌

«قسم به خدا، عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچّه‌های او را دیدم که از شدّت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کانّه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک مَن می‌خواست.»

و عاوَدَنی مُؤَکِّدًا و کرّرنی مُکَرِّرًا و قد أصغَیتُ إلیه سَمعی و ظَنَّ أنّی أبیعُهُ دینی و أتَّبِعُ قیادَهُ مُفارِقًا طَریقَتی!

«نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم، استماع می‌کردم؛ از این استماع و گوش

دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک مَن به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفتۀ او بروم!»

فأحمَیتُ حَدیدَةً فأدنَیتُها مِن جِسمِه لِیَعتَبِرَ بِها، فَضَجَّ ضَجیجَ ذی دَنَفٍ مِن‌ ألَمِها و کادَ أن یحتَرِقَ مِن میسَمِها. فَقُلتُ: ثَکَلَتک الثَّواکِلُ! أ تَئِنُّ مِن نارٍ أحماها إنسانُها لِلَعِبِه، و تَجُرُّنی إلی نارٍ أسَجَرَها جَبّارُها لِغَضَبِه؟! أ تَئِنُّ مِن أذًی و لا أئِنُّ مِن لَظًی؟!

«من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل، برادرم چسباندم؛ یک‌مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق بشود و بسوزد. گفتم: ای مادرت بر تو بگرید! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن‌وقت مرا دعوت می‌کنی به آن آتش قیامت که جبّارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت، ناله نکنم؟!»

وَ أعجَبُ مِن ذَلِکَ طَرَقَ طارِقٌ بِمَلفوفَةٍ فی وِعائِها وَ مَعجونَةٍ شَنِئتُها کَأنَّها ریقُ حَیَّةٍ أو قَیئُها.

«از این عجیب‌تر، یک شخصی در منزل را زد و برای ما یک حلوایی آورد؛ (این شخص، أشعث بن قیس کندی است؛ رئیس منافقین، از اصحاب امیرالمؤمنین.[[20]](#footnote-20) مانند زمان رسول خدا که عبداللَه بن اُبَیّ‌ سلول، رئیس منافقین در مدینه بود،[[21]](#footnote-21) در میان اصحاب امیرالمؤمنین، أشعث بن قیس رئیس منافقین است. تمام فسادهای کوفه زیر سر اوست؛ حتّی در ریختن خون امیرالمؤمنین در این شب ضربت، به ابن‌ملجم و وردان و شبیب

کمک کرد.[[22]](#footnote-22) عجیب مردی است! مرد منافق و کارشکن است، حبّ ریاست از مجرای باطل دارد و می‌خواهد از مقام و شوکت امیرالمؤمنین استفادۀ سوء کند؛ و امیرالمؤمنین هم، چنین آدمی نیست که دور و بر خود را از این افراد جمع کند، و به آنها پست‌ها و حکومت‌های حسّاس بدهد برای إسکات آنها، گرچه ملازم و مقارن باشد با از بین رفتن اموال و نوامیس و تجاوز به حقوق؛ این کار امیرالمؤمنین نیست.) (حضرت می‌فرماید): در زد وارد شد و یک حلوای خیلی مرغوبی تهیه کرده بود و در کاسه‌ای گذاشته بود و سر او را هم پوشانده بود و برای ما آورده بود. من نگاهم به این حلوا افتاد، دیدم چقدر این حلوا تلخ است! مثل اینکه واقعاً با آب دهان مار یا با قیِ مار این را خمیر کرده‌اند و درست کرده‌اند. به او گفتم: این چیست؟»

أ صِلَةٌ هذا أم زَکاةٌ أم صَدَقَةٌ؟

«آیا این صله است؟ (یعنی این را می‌دهی برای اینکه حاجتت را من برآورم؟ این را به عنوان رشوه، تعارف آوردی برای ما، تا قلب مرا ضبط کنی و من تقاضاهای تو را قبول کنم؟ این را به عنوان صله آوردی، رشوه آوردی؟) یا این زکات است؟ یا صدقه است؟

اگر صله است که صله جایز نیست، رشوه جایز نیست، انسان برای کسی چیزی را ببرد به نیّت اینکه از او سوء استفاده کند؛ برای تمام افراد مسلمین این کار حرام است! اگر زکات است، من امیرالمؤمنین هستم، سیّد هستم، زکات به من نمی‌رسد! اگر صدقه است، إنَّ الصدقةَ علینا مُحَرَّمةٌ؛ صدقه بر ما اهل‌بیت حرام است، ما اهل صدقه نیستیم!»

أشعث گفت:

فَقالَ لا ذا وَ لا ذاکَ، وَ لَکن هَدیَّةٌ.

«نه این است و نه آن است، هدیه‌ای خدمتتان آورده‌ام.»

 حضرت در جوابش چه فرمود؟ گفت:

هَبِلَتک الهَبولُ! أ عَن دینِ اللَه أتَیتَنی لِتَخدَعَنی؟! أ مُختَبِطٌ أنتَ أم ذو جِنَّةٍ أم تَهجُرُ؟!

«ای مادرها بر تو بگرید! از راه دین آمدی مرا گول بزنی؟ (می‌گویی این هیچ عنوانی ندارد، هدیه آوردم خدمت شما؛ از دین آمدی وارد بشوی؟!) ای مرد! عقلت خراب شده، یا جنون به تو رسیده، یا هذیان داری می‌گویی و مرا نشناختی؟!»

فَوَاللَه لَو اُعطیتُ الأقالیمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ أفلاکِها علَی أن أعصِیَ اللَه فی نَملَةٍ أسلُبُها جِلبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلتُ!

«قسم به خدا اگر این افلاک هفتگانه را با آنچه در زیر دارد به من بدهند که یک گناهی انجام بدهم و آن گناه این باشد که یک مورچه‌ای که دارد می‌رود یک پوست جو به دهان دارد، من آن پوست جو را جدا کنم، من این کار را نمی‌کنم!»

وَ إنَّ دُنیاکُم هذه أهوَنُ عِندی مِن وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقضَمُها؛ ما لِعَلیٍّ وَ نَعیمٍ یَفنیٰ وَ لَذَّةٍ لا یَبقیٰ! نَعوذُ بِاللَه مِن سُباتِ العَقلِ وَ قُبحِ الزَّلَلِ.‌[[23]](#footnote-23)

«قسم به خدا تمام این دنیا، این دنیای خودتان، این حکومت‌ها که شما مرا به آن دعوت می‌کنید، در نزد من پست‌تر است از یک برگی که در دهان یک ملخی است و دارد می‌جود و خرد خرد می‌کند! مرا به این کارها چه؟! مرا به این لذّات فانیه چه مناسبت؟! پناه می‌بریم به خدا از خوابیدن عقل و لغزش‌هایی که انسان را می‌گیرد.»

 او از این راه آمده است و می‌خواهد من را گول بزند!

 کما اینکه خیلی اتّفاق می‌افتد برای گول زدن، به‌عنوان هدیه برای انسان چیزی بیاورند! آن‌وقت برای انسان روایت هم می‌خوانند که پیغمبر فرمود: انسان خوب است هدیه را قبول کند ولو یک ران ملخی باشد! خود پیغمبر هم هدیه را قبول می‌کرد ولو یک دانه خرما یا یک جرعۀ شیر.[[24]](#footnote-24)

 بله، پیغمبر قبول می‌کرد، هرچه بود قبول می‌کرد؛ امّا اگر هدیه بود و عنوان دیگری نداشت. پیغمبر ما خیلی متواضع بود، زن‌های بیوه یک ماهیچه می‌گرفتند و در دیزی خود بار می‌کردند و بعد می‌گفتند: «یا رسول‌اللَه! امروز ناهار بیا پیش ما!» حالا منزلش بیرون مدینه است! پیغمبر اجابت می‌کرد و می‌رفت. پیغمبر ما چنین حالی داشت؛[[25]](#footnote-25) امّا خدای ناکرده اگر در این هدیه ذرّه‌ای از نیّت فاسد بیاید، آن هدیه دیگر هدیه نیست.[[26]](#footnote-26) چشم ولایت امیرالمؤمنین است که می‌بیند این حلوای شیرین نیست، این حلوایی است که با زهر مار آمیخته شده است؛ این حلوا حلوای شیرین نیست. ظاهرش حلواست ولی باطنش زهر مار است. این با این حلوا می‌خواهد امیرالمؤمنین را بخرد، این می‌خواهد تصاحب کند، این می‌خواهد حقّی بر آن حضرت داشته باشد، این می‌خواهد دل آن حضرت را استمالت کند و فردا در تقاضا و پیشنهادی که نسبت به آن حضرت می‌کند، منّتی بر آن حضرت داشته باشد. حضرت می‌زند زیر پای همۀ این حرف‌ها. این را می‌گویند امیرالمؤمنین!

## داستان عقیل به نقل از شیخ محمّد جواد مغنیه

 شیخ محمّد جواد مُغنیه‌[[27]](#footnote-27) در شرح مختصری که نسبت به نهج البلاغه نوشته، راجع به این داستان می‌گوید:

قضایای عقیل و امیرالمؤمنین را هر قاصی و دانی[[28]](#footnote-28) می‌داند و در کتبْ مشهور و معروف است و کتاب‌ها دربارۀ این نوشته‌اند؛ و آخرین کتابی که در این‌باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته شده است، برای عبدالکریم خطیب است، که کتابی نوشته است به نام علی بن أبی‌طالب و این داستان را نیز در این کتاب آورده است که: عقیل آمد خدمت حضرت (آمد ظاهراً این است که

از مدینه آمد، چون عقیل جایش در کوفه نبود و در مدینه بود. بین امیرالمؤمنین و عقیل کمال مودّت و صفا بود؛ خیلی عقیل را دوست داشتند، و عقیل هم امیرالمؤمنین را خیلی دوست داشت، و کمال محبّت و مهربانی را این دوتا برادر با هم داشتند؛ و از طرف دیگر عقیل برادر بزرگ است، بیست سال از امیرالمؤمنین سنّش بیشتر است) آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد:

«یا أخی رَکَبَنا دَینٌ عَظیم؛ بار قرض من خیلی سنگین شده است!»

حضرت فرمودند: «من که چیزی ندارم، این عطایی که از بیت‌المال باید قسمت بشود من تمام سهمیۀ خودم را به تو می‌دهم!»

گفت: «من از آنجا بلند شدم آمدم اینجا برای اینکه عطای تو را بگیرم؟! این عطا که دردی از من دوا نمی‌کند! بیت المال، این عطائی را که آوردند و بین تمام مسلمین باید قسمت کنند هر کس سهمیّۀ خود را بگیرد، تو هم که والی و حاکمی، سهمیّۀ یکی از افراد عادی را می‌گیری، اینکه دردی از من دوا نمی‌کند!»

حضرت فرمودند: «واللَه لو کانَ لی مالٌ لأعطَیتُک![[29]](#footnote-29) اگر خودم مال شخصی داشتم به تو می‌دادم، می‌دانی که من هم چیزی ندارم.»

عقیل فکری کرد و گفت: «اگر بروم پیش آن مرد، نسبت به من بهتر از تو دستگیری می‌کند!» (مقصودش معاویه بود!)

حضرت فرمودند: «أهلًا و سهلًا [راشدًا مهدیًّا]؛ خُب میل خودت است، هرجا می‌خواهی بروی برو!»

عقیل حرکت کرد آمد به شام، رفت پیش معاویه. معاویه به عقیل سیصد هزار درهم داد، بعد گفت: «عقیل حالا من بهترم یا برادرت؟!»

عقیل گفت: «تو بهتر هستی برای دنیای من، امّا برادر من بهتر است برای آخرت من و برای دین من!»[[30]](#footnote-30) سیصد هزار درهم! اینها مال کیست؟ مال مسلمان‌هاست؛ جمع می‌کند و بین اطرافیان خود قسمت می‌کند! مرد سیاسی و چقدر زمینه شناس است! و برای ربودن قلوب اصحاب امیرالمؤمنین، کیسه‌های زر و کیسه‌های نقره می‌فرستد و افراد را به سمت هدف و نیّت خود می‌کشاند.

 ولی امیرالمؤمنین هم‌چنین آدمی نیست که اموال بیت‌المال مسلمین را به برادرش بدهد، اموال بیت‌المال مال مسلمین است؛ همین‌طوری که نمی‌تواند دست عقیل را بگیرد بیاورد در بازار ببرد داخل یک دکانی، دخل آن طرف را در جیب برادرش خالی کند!

 چرا امیرالمؤمنین این‌کار را نمی‌تواند بکند؟ برای اینکه مال مردم است، مال مردم را که نمی‌شود به برادر داد؛ مال بیت‌المال که سهم تمام افراد مسلمین است، از عطایای آن هم نمی‌تواند به برادر بدهد و بگوید بقیه‌اش را قسمت کنید؛ گرچه حالا تمام اموال زیر دست امیرالمؤمنین است. و شاید قدرت بر تصرّف داشته باشد، ولی اجازۀ در تصرّف ندارد. قلبش میزان حقّ است؛ او می‌گوید این مال بین تمام افراد مسلمان‌ها باید قسمت بشود. این رویه امیرالمؤمنین بود.

سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز \*\*\*

\*\*\* رو از علی بیاموز یک شیمۀ عَلیّه

روی علیّ أعلیٰ اشراق نور بالا \*\*\*

\*\*\* عَن وَجهِه تَلألأ نورٌ مِن الهُویَّة[[31]](#footnote-31)

سرّ هویّت آمد روح مشیّت آمد \*\*\*

\*\*\* إیجادُ کلِّ شَی‌ءٍ مِن مَبدءِ المَشیَّة[[32]](#footnote-32)

چون روح جمله أسماست این نکته پای برجاست

‌ \*\*\*

\*\*\* یا واهبَ العطایا یا رازقَ البَریَّة[[33]](#footnote-33)

چون نیست ره به ذاتش یک شمّه از صفاتش \*\*\*

\*\*\* الرّفقُ بالرَّعیّة والعدلُ بالقضیّة[[34]](#footnote-34)

﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾.[[35]](#footnote-35)

 خدا کتاب فرستاده، میزان فرستاده، پیغمبران فرستاده و با آنها حجّت و بیّنه آورده است برای اینکه مردم قیام به عدل کنند؛ آن‌وقت علی علیه السّلام خود مثل سایر افراد مسلمان، اگر دارد، از خود به آنها می‌دهد، اگر نه مثل سایر افراد، دیگر نمی‌شود انسان مال دیگری را بدهد به دیگری.

 بله، یک‌وقت خود مسلمان‌ها می‌آیند می‌گویند: یا علی ما تمام بیت‌المال را به تو بخشیدیم، به هر کس می‌خواهی بده! این یک مسئله‌ای است. ولی امیرالمؤمنین پاسبان است و پاسدار، اگر به اندازۀ یک ذرّه تعدّی کند خیانت کرده و خیانت برای مردمان معمولی پسندیده نیست، آن‌وقت علیّ بیاید خیانت کند؟! امام و محور عدالت، امیرالمؤمنین که از نقطۀ نظر ایمان، مقام امارت و حکومت به او داده شده است نه از نقطۀ نظر قدرت‌های ظاهری، او بیاید برادر خود را سیر کند و عموی خود را سیر کند و دختر خود را سیر کند و پسر عموی خود را سیر کند، و افرادی که حکومت ظاهری او را اداره می‌کنند سیر کند؟! ابداً! ابداً! می‌گوید: من تمام این دنیا را پشت سر می‌گذارم و یک قدم براساس جور و ظلم و خیانت برنمی‌دارم!

 ما لِعَلیٍّ و نعیمٍ یفنیٰ و لَذَّةٍ لا تَبقیٰ؛[[36]](#footnote-36) «علی را با این کارها چه مناسبت؟!»

## روضۀ حضرت

 در این روز دور خانۀ امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی‌آور می‌شوند و همه یکسره دور خانۀ امیرالمؤمنین جمع شدند. و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن‌ملجم. فریاد می‌زنند: [او را] به دست ما بدهید، ما انتقام بگیریم!

 و ابن‌ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشۀ خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او؛ اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البتّه عفو می‌کنم. و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولیّ‌دَم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفو کنی، و خدا عفوکنندگان را دوست دارد.[[37]](#footnote-37) لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن‌ملجم را بکشد، آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شده‌اند فریاد می‌زنند، ابن‌ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه السّلام در را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن‌ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

 در [خانۀ] امیرالمؤمنین، تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد،[[38]](#footnote-38) ولی از امروز صبح[[39]](#footnote-39) دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند، حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر می‌شد و تحمّل ملاقات نداشتند.

## عیادت أصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السّلام

 أصبغ بن نُباته می‌گوید:

با حارث همدانی و سُویدِ بنِ غَفَله و جماعتی دیگر از اصحاب، دور خانۀ امیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر

امیرالمؤمنین را ببینیم.

(اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند، أصبغ بن نُباته از شیعیان خالص و از روات احادیث و از فقهاست.)

یک‌مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانۀ امیرالمؤمنین بلند شد؛ مردمی که بیرونِ در بودند همۀ آنها هم صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه السّلام در را باز کرد و گفت: «ای مردم، متفرّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و اجازۀ ملاقات دیگر ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرّق شوید!»

همۀ مردم رفتند ولی من نرفتم؛ یک ساعت درنگ کردم، باز دومرتبه دیدم، یک‌مرتبه صدای گریه و ناله بلند شد، من هم صدا به گریه بلند کردم.

حضرت امام حسن آمد گفت: «ای أصبغ، چرا نرفتی؟! مگر پدرم پیغام نداد که بروید؟!» گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد، تا امام خود را نبینم کجا بروم؟!

حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: «بیا!»

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمالْ زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: «ای أصبغ، برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم، چرا گریه می‌کنی؟!» گفتم: می‌دانم ای امام من، شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم![[40]](#footnote-40)

آقا رو کرد به من، فرمود: «لابدّ می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم؟» عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: «در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود:

”ای علی، برو در مسجد و اعلان کن مردم جمع بشوند: الصّلاةُ جامعةٌ! و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

ألا مَن عَقَّ والِدَیهِ فلَعنةُ اللَه علیه! ألا مَن أبِقَ [مِن] مَوالیهِ فلَعنةُ اللَه علیه! ألا مَن ظَلَمَ أجیرًا أُجرَتَهُ فلَعنةُ اللَه علیه!

آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد، لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!“

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصّلاة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

 یکی از جمعیّت برخاست و گفت: ”یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن!“ من هیچ نگفتم.

 برگشتم خدمت رسول خدا و عرض کردم: یا رسول‌اللَه، جانم فدایت! من پیغام‌ شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیّت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزی نگفتم.»

بعد، امیرالمؤمنین رو می‌کند به أصبغ می‌گوید: «ای أصبغ! دستت را بده!“ أصبغ دستش را می‌دهد؛ بعد گفتند: «این انگشتت را بیاور!» امیرالمؤمنین انگشت أصبغ را گرفتند و گفتند:

 «همین‌طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم، پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

 ”ای علی، من و تو دو پدر این امّت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند، از رحمت خدا دور است!

 ای علی، ما موالی این امّت هستیم، کسی که از سنّت ما بگریزد، از رحمت خدا دور است!

 ای علی، ما اجیر این امّت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به‌خاطر نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!“»

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بیهوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت در همان حال بیهوشی گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند و بعد می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ.

من نشسته بودم، باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: «ای أصبغ نشسته‌ای؟» گفتم: جانم فدایت، بلی. گفتند: «می‌خواهی روایت دیگر برایت بگویم؟» عرض کردم: بفرمایید.

 امیرالمؤمنین فرمود:

 «روزی من از شدائد و مصیبات این منافقین امّت و کارشکنی‌ها و ...؛ خیلی اوقاتم تلخ بود، غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه‌باغ‌های مدینه می‌رفتم. پیغمبر به من برخورد کردند و گفتند:

 ”یا علی، چرا این‌قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!“ گفتم: یا رسول‌اللَه مگر نمی‌دانی؟! پیغمبر فرمودند: ”حالا می‌خواهی برایت یک حدیث بگویم تا از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟“

عرض کردم: جُعلتُ فِداک، بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ”ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده؛ منبری می‌گذارند در محشر به نام منبر حمد و من در بالای آن منبر در پلّۀ هزارمین می‌نشینم و تو یک پلّه از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم؛ آن‌وقت یک پلّه پایین‌تر خازن بهشت، و یک پلّه پایین‌تر مالک جهنّم است، و بعد تمام خلائق من الأوّلین و الآخرین از سُعدا و أشقیاء و حتّی از همۀ اولیای خدا و صالحین و پیغمبران روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امّت‌ها در صحرای محشر.

خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل

محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسید که می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرّفی می‌کنم؛ من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزّمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد خازن جهنّم، مالک جهنّم می‌گوید که: ای اهل محشر! هرکه مرا می‌شناسد، می‌شناسد؛ اگر نمی‌شناسد من خودم را معرّفی می‌کنم: من مالکِ جهنّم هستم! خداوند علیّ‌ أعلیٰ مرا امر کرده است که کلیدهای جهنّم را به پیغمبر آخرالزّمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامان علی.

یا علی، در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنّم در دامن تو انداخته می‌شود، و جهنّم و بهشت براساس این میزانِ عدل و انصاف و ولایت و محبّتِ تو قسمت می‌شود، هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت و هر کس دور است اهل جهنّم است؛ و این میزانی است که خداوند علیّ‌ أعلیٰ به تو عنایت کرده است.

آن‌وقت یا علی، من بر می‌خیزم و تو هم برمی‌خیزی، من دست می‌زنم به عرش پروردگار و به عرش رحمت، تو دست می‌زنی به کمربند من، اهل‌بیت تو دست می‌زنند به کمربند تو، و شیعیان همه دست می‌زنند به کمربند اهل‌بیت.“

عرض کردم: یا رسول‌اللَه! آن وقت همه به بهشت می‌روند؟

سه مرتبه پیغمبر فرمود: ”إی و ربِّ الکعبة! إی و ربِّ الکعبة! بله، آن‌وقت همه به بهشت می‌روند. تمام این جمعیّت و شیعیان و محبّین که دست زده‌اند به دامن اهل‌بیت، و اهل‌بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می‌روند به لطف خدا!“»

این آخرین جملۀ امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.[[41]](#footnote-41)

## سفارش امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به قاتل خویش‌

 باز امیرالمؤمنین بیهوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السّلام یک کاسۀ شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید، یک جرعه خوردند؛ بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

 این شیر را ببر برای اسیر خود؛ این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید! بر من یک ضربت زده، فقط می‌توانید بر او یک ضربت بزنید؛ مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)! مبادا او را [زنده] آتش بزنید![[42]](#footnote-42)

 شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می‌فرمود: «خدا مُثله را مکروه دارد و مبغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده‌ای!» ای حسن! از آنچه می‌خوری به آن بخوران، و از آنچه می‌آشامی به او بیاشام![[43]](#footnote-43)

 حضرت امام حسن عرض می‌کند:

پدر جان! این ملعون، أشقی [الأوّلین و أشقی] الآخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت‌زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچّه‌های یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در برِ ما کرد؛ و تو دائماً بر او سفارش می‌کنی؟!

 حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر نمی‌دانی ما خاندان رحمتیم، ما بر همان اساسِ عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم![[44]](#footnote-44)

 سیّدالشّهدا علیه السّلام که مانند ابر بهاری گریه می‌کرد و چشمانش از شدّت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین‌ ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

ای حسین، به حقّ من بر تو، گریه نکن! الآن در آسمان بودم و دیدم گریۀ تو ملائکه را به گریه درآورده است!

 آن‌وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

به‌زودی می‌بینم که این امّت، کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و شما را زیر شمشیر ستم قطعه‌قطعه کنند؛ بر شما باد به صبر و استقامت![[45]](#footnote-45)

 ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾؛[[46]](#footnote-46) ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾.[[47]](#footnote-47) نَسألُک اللَهم و نَدعوک و نُقسِمُ علَیک بمُحمّدٍ و علیٍّ و فاطمةَ و الحَسَنِ و الحُسَین و التِّسعَةِ الطَّیبین الطّاهرینَ مِن ذُرّیةِ الحُسَینِ و باسمِک العَظیمِ الأعظَم الأعَزِّ الأجَلِّ الأکرمِ یا اللَه… !

 خدایا ما را بیامرز! از همۀ گناهان ما بگذر! تا از ما راضی نشوی ما را از دنیا مبر! در این ماه مبارک رمضان قلم عفوت را بر جمیع گناهان ما بکش! توبۀ ما را قبول بفرما! دعاهای ما را مستجاب بکن! در این شب و شب قدر از بهترین نفحات خزانۀ قُدست روزی ما بفرما! ما را از زیارت‌کنندگان امیرالمؤمنین علیه السّلام قرار بده! توفیق عبادت در این شب‌ها به ما عنایت بفرما! دل‌های ما را بیش از این به نور یقین منوّر کن! سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما! حوائج شرعیّۀ ما برآور! فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان! دیدگان ما را به جمالش منوّر بفرما!

 و عجِّلِ اللَهمّ فی فَرَجِ مولانا صاحبَ الزّمان

1. سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون حقیقت میزان اعمال در قیامت، رجوع شود به معاد شناسی، ج ٨، مجلس ٥٤ و ٥٥. [↑](#footnote-ref-2)
3. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ١‌، ص ٥٦؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ٤٩٢؛ ج ٤، ص ٣٤١؛ ج ٥، ص ٣٧١ و ٣٧٦. [↑](#footnote-ref-3)
4. تفسیر القمی، ج ٢، ص ٢٢٨. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره نحل (١٦) آیه ٩٠. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٧٥:

   «حقّاً خداوند به‌ عدل‌ و احسان‌ و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید، و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکّر گردید.» [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥. [↑](#footnote-ref-6)
7. معانی الأخبار، ص ٣٠٩ و ٣١٠. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این خطبه رجوع شود به امام شناسی، ج ١٧، ص ٤٤١. [↑](#footnote-ref-7)
8. ضحی الإسلام، ج ٣، ص ٢٣١ و ٢٣٢. ظهر الإسلام، ج ٤، ص ٨١٥؛ فجر الإسلام، ص ٢٧٢ و ٢٧٤. [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شود به امام شناسی، ج ‌١٧، ص ٣٢٦ و ٣٢٧. [↑](#footnote-ref-9)
10. ینابیع المودة، ج ‌٣، ص ١٦٠؛ الفرج بعد الشدّة، ج ٢، ص ٣٤٨؛ الکافی، ج ٨، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، ج ١، ص ٤٨٨ ـ ٤٩٠ و ٤٩٢. [↑](#footnote-ref-11)
12. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مکر و خدعه و اجبار مأمون بر ولایت‌عهدی امام رضا علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ١٦ و ١٧، ص ٢٠٥. [↑](#footnote-ref-12)
13. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ٣٦. [↑](#footnote-ref-13)
14. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون خطبۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام در تغییر سنّت‌های خلاف بعد از رسیدن به خلافت، رجوع شود به امام شناسی، ج ٨، ص ٢٥٨. [↑](#footnote-ref-14)
15. نهج البلاغة (عبده)، ج ٣، ص ٧٠:

    «ألا و إنَّ إمامَکُم قَدِ اکتَفیٰ مِن دُنیاهُ بِطِمرَیه‌ و مِن طُعمِهِ‌ بِقُرصَیه‌... !»

    سالک آگاه، ج ١، ص ١٥٥:

    «ای مردم بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت!» [↑](#footnote-ref-15)
16. إرشاد القلوب، ج ‌١، ص ١٥٧:

    «قالَ سوَیدُ بنُ غَفَلَةَ: دَخَلتُ عَلیٰ أمیرِ المُؤمِنینَ علیه السّلام بَعدَ ما بویِعَ بِالخِلافَةِ و هو جالِسٌ عَلَی‌ حَصیرٍ صَغیرٍ لَیسَ فی البَیتِ غَیرُهُ، فَقُلتُ: یا أمیرَ المُؤمِنینَ بیَدِکَ بَیتُ المالِ و لَستُ أریٰ فی بَیتِکَ شَیئًا مِمّا یَحتاجُ إلَیهِ البَیتُ! فَقالَ علیه السّلام: ”یا ابنَ غَفَلَةَ! إنَ اللَّبیبَ [العاقِلَ‌] لا یَتَأثَّثُ فی دارِ النُّقلَةِ و لنا دارًا قَد نَقَلنا إلَیها خَیرَ مَتاعِنا و إنّا عَن قَلیلٍ إلَیها صائِرونَ.“»

    ترجمه: «سوید بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام رسیدم بعد از آن که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در اختیار شما است، درحالی‌که در این خانه چیزی از آنچه خانه بدان نیاز دارد نمی‌یابم!

    فرمود: ”سوید! عاقل برای خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، وسایل تهیه نمی‌کند. ما خانۀ امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل نموده‌ایم، و به‌زودی به‌سوی آن خانه رهسپار خواهیم شد.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-16)
17. الکافی، ج ‌٨، ص ١٨٢:

    «عن محمّدِ بن مسلمٍ، عن أبی‌عبدِالله علیه السّلام قال:

    لَمّا وَلِیَ عَلِیٌّ علیه السّلام صَعِدَ المِنبَرَ فَحَمِدَ اللهَ و أثنیٰ عَلَیهِ ثُمَّ قالَ: ”إنِّی وَاللهِ لا أرزَؤُکُم مِن فَیئِکُم دِرهَمًا ما قامَ لِی عِذقٌ بِیَثرِبَ، فَلیَصدُقکُم أنفُسُکُم أ فَتَرَونِی مانِعًا نَفسِی و مُعطِیَکُم!“ قالَ: فَقامَ إلَیهِ عَقِیلٌ فَقالَ لَهُ: ”وَاللهِ لَتَجعَلَنِّی و أسوَدَ بِالمَدِینَةِ سَواءً!“ فَقالَ: ”اِجلِس أ ما کانَ هاهُنا أحَدٌ یَتَکَلَّمُ غَیرُکَ؟! و ما فَضلُکَ عَلَیهِ إلّا بِسابِقَةٍ أو بِتَقوَی‌!“»

    معاد شناسی، ج ‌٣، ص ٢٩٥:

    «چون علیّ علیه السّلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند: ”سوگند به خدا که من از حقوق مالیّه شما، از غنائم و غیره، یک درهم کم نمی‌کنم تا وقتی که یک شاخۀ خرما برای من در مدینه باقی باشد.

    نفس‌های شما باید به شما راست بگوید، آیا چنین می‌پندارید که من خودم در بیت‌المال برای خودم تجاوز نمی‌کنم و برای شما تجاوز می‌کنم (یعنی خودم بیش از حقّم بر نمی‌دارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقّش می‌دهم)؟! (نه، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت‌المال بیش از یک نفر مسلمان حقّی نداریم.)“

    عقیل ـ کرَّم اللهُ وجهَه ـ که برادر بزرگتر آن حضرت بود، برخاست و گفت: ”سوگند به خدا که تو می‌خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه‌پوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی!“

    حضرت فرمود: ”بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلّم کند؟! شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه‌پوست نداری مگر به سابقۀ اسلام و تقوا!“» [↑](#footnote-ref-17)
18. معاد شناسی، ج ‌٣، ص ٢٨٢:

    ‌«امیرالمؤمنین علیه السّلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملایمت و عدالت خاصّی بود؛ به‌طوری‌که از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می‌شد چشم می‌پوشید و مصالح شخصی خود را صِفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می‌گرفت و از سوء قصدها و اهانت‌ها غمض عین می‌فرمود.

    از اینجاست که می‌بینیم افرادی مانند أحمد أمین مصری و ابن‌عبد‌ربّه در عِقد الفرید می‌گویند: ”حکومت امیرالمؤمنین به یک نبوّت اشبه بود تا به حکومت؛ و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریّون حضرت عیسی بن مریم بودند. پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفّین غالب آمد.“

    آری، باید به این دو نفر و أمثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می‌دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند، گفت:

    حکومت حقّۀ الهیّه، حکومت حق است و منظور مسلّط شدن بر أعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنه منیّت و فردپرستی نیست؛ بلکه نشاندن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است. و البتّه این حکومت الهیّه است که باید به دست امیرالمؤمنین و افراد تربیت‌شده‌ در مکتب او صورت گیرد.» [↑](#footnote-ref-18)
19. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون فرازهایی از این خطبۀ شریفۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام رجوع شود به انوار الملکوت، ج ٢، ص ١٤٩، عنوان «چرا امیرالمؤمنین میزان اعمال است». [↑](#footnote-ref-19)
20. تسلیة المجالس، ج ١، ص ٤٨٨. [↑](#footnote-ref-20)
21. المغازی، ج ٣، ص ١٠٥٧ ـ ١٠٦٠ و ١٠٧٠؛ البدایة و النّهایة، ج ٥، ص ٣٤ و ٣٥. [↑](#footnote-ref-21)
22. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٣، ص ٣١١ و ٣١٢. [↑](#footnote-ref-22)
23. نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٢١٦، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-23)
24. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ‌١، ص ١٤٦:

    «... و یُجیبُ دَعوَةَ الحُرِّ و العَبدِ و لَو عَلَی ذِراعٍ أو کُراعٍ و یَقبَلُ الهَدِیَّةَ و لَو أنَّها جُرعَةُ لَبَنٍ ... .»

    ترجمه: «پیغمبر (صلّی الله عَلَیه وَ آله) همواره دعوت آزاده و مملوک را اجابت می‌کرد ولو برای دست یا پاچۀ گوسفند؛ و هدیه را قبول می‌کرد هر چند آن هدیه جرعه‌ای شیر بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-24)
25. روضة المتقین، ج ‌٧، ص ٣٤٨:

    «قال صلّی الله علیه و آله و سلم: ”لو دُعیتُ إلیٰ کُراعٍ لِکُراع لأجَبت.“»

    ترجمه: «حتّی اگر برای پاچۀ گوسفندی به جایی دوردست در اطراف شهر دعوت شوم می‌پذیرم!» (محقّق)

    الأمالی، شیخ طوسی، ص ٣٩٣:

    «عن ابنِ‌عبّاسٍ قال: ”کانَ رَسُولُ‌اللهِ (صلّی الله علیه و آله و و سلّم) یَجلِسُ علی الأرضِ، و یَأکُلُ عَلَی الأرضِ، و یَعتَقِلُ الشّاةَ، و یُجِیبُ دَعوَةَ المَملُوکِ علیٰ خُبزِ الشَّعِیرِ.“»

    ترجمه: «پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) همواره بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد، گوسفند را می‌بست و دعوت مملوکان را برای نان جوی اجابت می‌نمود.» (محقّق)

    مکارم الأخلاق، ص ١٧٧:

    «عن أنَسٍ قال: ”إنّ خَیّاطًا دَعا النَّبیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَأتاهُ بِطَعامٍ قَد جَعَلَ فِیهِ قَرعًا بِإهالَة.“»

    ترجمه: «خیّاطی پیغمبر صلّی الله علیه و آله را دعوت کرد و برای حضرت غذایی آورد که در آن کدو با روغن بود.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-25)
26. الکافی، ج ٥، ص ١٤١:

    «عن السکونی عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قال: قال رسولُ‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”الهدیّةُ علیٰ ثلاثةِ أوجُهٍ: هدیةُ مُکافأةٍ و هدیةُ مُصانَعَةٍ و هدیةٌ لِلّه عزّوجلّ.“»

    ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ”هدیه بر سه وجه است: هدیه‌ای که جزا و پاداش است و در ازای عملی است که طرف مقابل انجام داده است؛ و هدیه‌ای که رشوه است و بدین جهت داده می‌شود که طرف مقابل برای انسان انجام دهد؛ و هدیه‌ای که به خاطر خداوند عزّوجل داده می‌شود.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-26)
27. شیخ محمّدجواد مُغنیه، فرزند شیخ محمود، از عالمان و مفسران شیعه در قرن اخیر است. او در لبنان متولّد شد و تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد و سپس به نجف رفت و از محضر اساتیدی چون سید ابوالقاسم خویی و... بهره گرفت. او پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و ریاست دادگستری را در آنجا عهده‌دار شد. شیخ محمّدجواد مغنیه دارای تألیفات بسیاری در علوم مختلف بوده و از جمله مفسّرانی است که صاحب دو تفسیر الکاشف و المبین و شرح نهج البلاغه به نام فی ظلال نهج البلاغه است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-27)
28. یعنی: هر دور و نزدیکی. [↑](#footnote-ref-28)
29. فی ظلال نهج البلاغة، ج ٣، ص ٣١٦: «واللهِ ما لی ممّا تریٰ شیئًا [شیءٌ] إلّا عطائی‌؛ ”به خدا قسم از آنچه می‌بینی چیزی جز سهم خودم برای من نیست!“» [↑](#footnote-ref-29)
30. فی ظلال نهج البلاغة، ج ٣، ص ٣١٦؛ الإمامة و السّیاسة، ج ١، ص ١٠١. [↑](#footnote-ref-30)
31. ترجمه: «نوری از مقام هوهویت ذات حضرت حق بر او درخشان شد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-31)
32. ترجمه: «و ایجاد هر چیزی از مبدأ مشیّت و اراده سرچشمه می گیرد!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-32)
33. ترجمه: «ای بخشندۀ عطاها به خلق، ای روزی دهنده خلائق!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-33)
34. ترجمه: «مدارای با خلق و عدالت در قضاوت یک شمّه از صفات حضرتش می باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره حدید (٥٧) آیه ٢٥. امام شناسی، ج ٨، ص ١٥٨:

    «ما حقّاً پیغمبران خود را با ادّله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قِسط و عدل قیام کنند.» [↑](#footnote-ref-35)
36. نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٢١٨، با قدری اختلاف. ترجمه:

    «علی را چه‌کار با نعمتی که فانی شدنی است و لذّتی که باقی نیست؟!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-36)
37. الکافی، ج ١، ص ٢٩٩:

    «... ”إن أبقَ فَأنا وَلیُّ دَمی، و إن أفنَ فالفَناءُ میعادی و إن أعفُ فالعَفوُ لی قُربةٌ و لَکُم حَسَنةٌ فاعفوا و اصفَحوا... .“ ثُمّ أقبَلَ عَلیٰ الحَسَنِ علیه السّلام فَقالَ: ”یا بُنَیَّ! ضَربَةً مَکانَ ضَربَةٍ و لا تَأثَم!“»

    الطبقات الکبریٰ، ج ٣، ص ٢٥:

    «فقال علیٌّ علیه السّلام: ”إنّه أسیرٌ فأحسِنوا نُزُلَه و أکرِموا مَثواه! فإن بَقیتُ قَتَلتُ أو عَفَوتُ؛ و إن مِتُّ فاقتُلوه قَتلَتی و لا تَعتَدوا؛ ﴿إِنَّ ٱللَهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾\*!“»

    امام شناسی، ج ١٢، ص ٢٠٣: «او اسیر دست شماست، غذای او را نیکو دهید و جا و محلّ او را جای خوبی قرار دهید! پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می‌کنم یا عفو می‌نمایم، و اگر از این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد!»

    \* سوره بقره (٢) آیه ١٩٠؛ سوره مائده (٥) آیه ٨٧. [↑](#footnote-ref-37)
38. بحار الأنوار، ج ‌٤٢، ص ٢٩٠:

    «قال محمّدُ بنُ الحَنَفیّةِ، رضی الله عنه: ”و بِتنا لیلةَ عِشرینَ مِن شهرِ رمضانَ مع أبی و قد نزل السَّمُّ إلیٰ قَدَمَیه و کان یُصلّی تلک اللیلةَ من جلوسٍ و لم یَزَل یوصینا بوصایاه و یُعَزّینا عن نَفسه و یُخبِرُنا بأمره و تبیانِه إلیٰ حین طلوع الفجر؛ فلمّا أصبح استأذن النّاسُ علیه فأذِن لهم بالدخول فدخَلوا علیه‌ ... .“»

    ترجمه: «محمّد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: ما شب بیستم ماه رمضان را همراه با پدرم ماندیم درحالی‌که سم به پاهای حضرتش رسیده بود و حضرت نشسته نماز می خواندند و تا طلوع فجر مرتباً حضرت ما را وصیت می فرمود و دعوت به صبر می نمود و ما را از امرش آگاه می ساخت. پس چون صبح شد مردم اجازه خواستند پس حضرت اجازه دادند و مردم بر او وارد شدند.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-38)
39. یعنی روز بیستم رمضان المبارک. (محقّق) [↑](#footnote-ref-39)
40. الأمالی، شیخ مفید، ص ٣٥١. [↑](#footnote-ref-40)
41. الروضة فی فضائلِ أمیرِالمؤمنین علیِّ بنِ أبی‌طالب علیهما السّلام، ص ١٣٢ ـ ١٣٥، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-41)
42. معاد شناسی، ج ‌٤، ص ١٥٧:

    «در رساله ٤٧ از نهج البلاغة، ج ٢، ص ٧٧ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیّت‌های خود فرمودند: ”اُنظُروا إذا أنا مُتُّ مِن ضَربَتِهِ هَذِهِ فَاضرِبوهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ، و لا یُمَثَّلْ بِالرَّجُلِ؛ فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلّی الله عَلَیهِ و آلِهِ یَقولُ: إیّاکُم و المُثلَةَ و لَو بِالکَلبِ العَقورِ.“

    و در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ٩، ص ٦٦٣ به همین الفاظ از نهج البلاغة آورده است، و در ص ٦٦٠ از مناقب، خوارزمی نقل کرده است. و در تاریخ طبری، به تحقیق محمّد أبو الفضل إبراهیم ج ٥، ص ١٤٨ آورده که:

    ”و قَد کانَ عَلیٌّ نَهَی الحَسَنَ عَنِ المُثلَةِ. و قالَ: یا بَنی عَبدِ المُطَّلِبِ! لا ألفَیَنَّکُم تَخوضونَ دِماءَ المُسلِمینَ تَقولونَ: قُتِلَ أمیرُالمُؤمِنینَ، قُتِلَ أمیرُالمُؤمِنینَ! ألا لا یُقتَلَنَّ إلّا قاتِلی. اُنظُرْ یا حَسَنُ! إن أنا مُتُّ مِن ضَربَتِهِ هَذِهِ فَاضرِبهُ ضَربَةً بِضَربَةٍ؛ و لا تُمَثِّلْ بِالرَّجُلِ فَإنّی سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلّی الله عَلَیه‌ و [آلِهِ] و سَلَّمَ یَقولُ: إیّاکُم و المُثلَةَ و لَو أنّها بِالکَلبِ العَقورِ.“

    و عین این حدیث را ابن‌أثیر در کامل، ج ٣، ص ٣٩١ آورده است‌.» [↑](#footnote-ref-42)
43. بحار الأنوار، ج ‌٤٢، ص ٢٨٨، به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السّلام به إسناد خودش، از لوط بن یحییٰ، از مشایخش. [↑](#footnote-ref-43)
44. بحار الأنوار، ج ‌٤٢، ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-44)
45. همان، ص ٢٨٨، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره شعراء (٢٦) آیه ٢٢٧. [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره بقره (٢) آیه ١٥٦. [↑](#footnote-ref-47)